



Reassessing Kant's Autonomy in Relation to Individual, Moral, and Political Autonomy

Zahra Khazaei¹
Tayebeh Heidari²

(Received:2016/10/04; Accepted:2017/01/05)

Abstract

Kant realizes the principle of autonomy of the will as the sublime principle of morality. To him, if the principles we will are constituted by a being which poses universal laws, our "will or want" also acts autonomously and independently. Accordingly, moral laws are not only posed by humankind herself but she obliges herself to act according to the laws she herself has posed. Therefore, Kant takes autonomy into meticulous consideration in the realm of action and agency. With this in mind, the current article analyzes this principle on the basis of three extant interpretations of autonomy that is individual, moral, and political autonomies; it elucidates these three kinds of autonomy while referring to their propinquity with Kant's. Ultimately, it comes in conclusion that whereas they have been grounded in different contexts, they do not mainly differ from Kant's autonomy of the will because of their commonality in the two meanings of "being free from dependence" and "capability to pose laws". For Kant, the autonomy of the will can be treated as some kind of moral autonomy: one must be bound/subjected to duties of morality in order to apply or act according merely to one's individual autonomy thereby the political sovereignty can also achieves its entire autonomy.

Keywords: Kant, Autonomy of the Will, Individual Autonomy, Moral Autonomy, Political Autonomy

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Professor of Philosophy, University of Qom

2. Corresponding Author: PhD Student of Comparative Philosophy, University of Qom

z-khazaei@qom.ac.ir
h.tayebeh25@gmail.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



خودآیینی کانت و نسبت آن با خودآیینی شخصی، اخلاقی و سیاسی

زهرا خزاعی^۱
طیبه حیدری موصلو^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵)

چکیده

کانت اصل خودآیینی اراده را اصل اعلاّی اخلاق می‌داند. به باور وی، اگر اصولی که اراده می‌کنیم صرفاً برساخته موجودی باشد که واضح قوانین عام است، «اراده یا خواست» ما نیز خودآیین و مستقل عمل می‌کند. بر این اساس، نه تنها انسان خود قوانین اخلاقی را وضع کرده است بلکه خود را ملزم می‌کند تا به قوانینی که وضع کرده، عمل کند. از این رو کانت خودآیینی را در حوزه عمل و عاملیت مورد توجه قرار می‌دهد. مقاله حاضر با این نگاه، این اصل را بر پایه سه تفسیر از خودآیینی، یعنی خودآیینی شخصی، اخلاقی و سیاسی تحلیل می‌کند و ضمن توضیح آن‌ها و اشاره به میزان قرابتشان با خودآیینی کانت، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگرچه این سه نوع خودآیینی زمینه‌های متفاوتی دارند، اما به خاطر اشتراک در دو معنای آزادی از وابستگی و قابلیت وضع قانون، با خودآیینی اراده کانت تمایزی ندارند. به باور کانت خودآیینی اراده نوعی از خودآیینی اخلاقی تلقی می‌شود، فرد برای اعمال خودآیینی شخصی باید تابع اقتضائات اخلاقی باشد و خودحاکمیت سیاسی نیز در نهایت به خودآیینی کامل می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: کانت، خودآیینی اراده، خودآیینی شخصی، خودآیینی اخلاقی، خودآیینی سیاسی.

مقدمه

اصل خودآیینی اراده به‌عنوان شاخص فلسفه عملی کانت، اخیراً به یکی از موضوعات چالش‌برانگیز غربی‌ها تبدیل شده است. قبل از کانت، فیلسوفانی همچون افلاطون، ارسطو، رنه دکارت و باروخ اسپینوزا این اصل را مطرح کرده بودند و بعدها فیلسوفانی چون دیوید هیوم، ژان ژاک روسو، کریستیان ولف و کانت، تحت تأثیر آن‌ها دیدگاه مستقلی ارائه کردند که در این میان دیدگاه کانت، یعنی دیدگاهی که بنیان آن بر خودآیینی عقل و اراده تکیه داشت، برجسته‌تر شد. کانت بر این باور بود که احترام به حیثیت انسان‌ها صرفاً با ابتناء بر عقلانیت انسانی توجیه می‌شود و این عقلانیت و غایت‌انگاری انسان در سایه خودآیینی اراده تقوم می‌یابد. همچنین از نظر وی، اصل اعلای اخلاق «حاکمیت اراده» است و اگر حاکمیت اراده را نپذیریم، نمی‌توانیم برای توجیه مبانی اخلاق از روش‌های دیگر (اراده دیگری، میل، احساس، انگیزش بیرونی) استمداد جوییم. این دیدگاه وی پیامدهایی داشت؛ پیامد اول این بود که خدامحوری که تا قبل از کانت بیشتر مورد بحث بود، جای خود را به انسان‌محوری می‌داد و می‌بایستی یا انسان‌محوری را پذیرفت یا خدامحوری؛ اما پیامد دوم این بود که بنا بر اعتقاد برخی، اصل خودآیینی در دیدگاه کانت پایه لیبرالیسم تلقی می‌شد که از عصر روشنگری به این سو مورد توجه واقع شده و این اصل خودآیینی باعث می‌شد که هر قانون‌گذاری بیرون از وجود انسان، مطرود شده و انسان به‌عنوان قانون‌گذار خویش تلقی گردد.

بنابراین نگاه تاریخی-فلسفی به نظریه خودآیینی در فلسفه اخلاق کانت می‌تواند حاوی ساختاری پیچیده باشد که هر بار عرصه تازه‌ای از بررسی و واکاوی را نشان می‌دهد. در نتیجه، بررسی و تحلیل ارزیابانه اصل خودآیینی اراده^۱ کانت که بر جنبه عقلانی انسان اهتمام ورزیده، می‌تواند سخت مورد توجه همه قرار گرفته و در معرض نقد و داوری قرار گیرد.

اکنون مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که کانت برای اصل خودآیینی اراده چه تبیینی ارائه داده است؟ برای پاسخ به پرسش فوق، به جهت اینکه فیلسوفان برداشت‌های

1. The principle of autonomy of the will

مختلفی از خودآیینی دارند؛ لذا ما صرفاً سه برداشت از آن را یعنی خودآیینی شخصی، خودآیینی اخلاقی و خودآیینی سیاسی را بررسی کرده و برای فهم بهتر اصل خودآیینی در نظر کانت، نسبت آن را با برداشت‌های سه‌گانه خودآیینی می‌سنجیم.

مقاله حاضر پس از بررسی و تحلیل اصل خودآیینی اراده در دیدگاه کانت، سه برداشت مذکور را به‌اجمال توضیح داده و در پایان نسبت و رابطه هر یک را با اصل خودآیینی کانتی مورد توجه قرار می‌دهد.

پیشینه بحث

بعد از آن که کانت اصل خودآیینی را ارائه داد، فیلسوفان و اندیشمندان زیادی با نگارش آثار مختلف در صدد نقد و بررسی دیدگاه کانت برآمدند که از میان آن‌ها می‌توان به آثار زیر اشاره داشت:

آلن وود با نگارش کتاب «اندیشه اخلاقی کانت»^۱، تمام نظریات اخلاقی کانت را تشریح و ریشه‌های خودقانونی اراده را تبیین کرده و سپس تفاسیر مختلفی که از خودآیینی اراده کانت شده است را بیان می‌کند.

۱. کریستین کرسگارد نیز در کتابی با عنوان «سرچشمه هنجارمندی»^۲، به‌طور

دیدگاه‌های کانت درباره خودآیینی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲. پل گایر نیز در کتابی با عنوان: «نگاه کانت به آزادی و قانون و سعادت»^۳ که

مشکل از ۵ فصل است، دیدگاه کانت در باب خودآیینی را محور بحث خویش

قرار می‌دهد.

۳. اندریز ریت نیز در کتاب خود با عنوان «عاملیت و خودآیینی در نظریه اخلاقی

کانت»^۴، ادعاهای زیادی راجع به عاملیت اخلاقی از دید کانت مطرح کرده و

سپس از دید کانت، پاسخ می‌دهد.

۴. جیمز استنسی تیلور نیز در کتابی با عنوان «خودآیینی شخصی و نقش آن در

1. Kant's Ethical Thought

2. the Sources of Normativity

3. Kant on freedom, Law, and Happiness

4. agency and autonomy in Kant's moral theory

فلسفه اخلاق معاصر^۱ که به صورت مجموعه مقالاتی نگاشته شده و اولین مجموعه‌ای بوده که مقالات اصلی مرتبط با خودآیینی شخصی را در حوزه مبانی نظری گردآوری کرده است، به تحلیل خودآیینی شخصی و نقش آن در فلسفه اخلاق می‌پردازد، اما در خلال مباحث، دیدگاه کانت را مبنای تفکر خود قرار می‌دهد که در مقاله حاضر بیشتر از تفاسیر فوق استفاده شده است.

تحلیل معنای لغوی و اصطلاحی «خودآیینی» از منظر کانت

واژه «autonomy» به معنای «خودآیینی»، برگرفته از ریشه یونانی «autonomous»، به معنای «خودآیین» است که از دو جزء تشکیل شده است: جزء اول واژه «auto» به معنی خود و جزء دوم واژه «nomos» به معنای قانون یا قاعده. همچنین کلمه خودآیینی مترادف با واژه «self-governing» به کاررفته است که به معنای «خود قانون‌گذاری» یا به عبارتی «قانون‌گذار خود بودن» است که به صورت تحت‌اللفظی هم‌معنا با لغت «independence» به معنای «استقلال» و «عدم وابستگی به دیگران» است. در نقطه مقابل آن، اعمالی که از طریق اجبار بیرونی یا درونی انجام می‌گیرند، «heteronomous» یا «دگرآیین» یا «قانون‌گذاری از طریق دیگری» نامیده می‌شوند، زیرا منشأ قانون این اعمال «hetero» یا دیگری است (Mele, 1995, p. 12) که در فلسفه سیاسی نیز برگرفته از ریشه یونانی آن و به معنای خود قانون‌گذاری و خود حاکم بودن است. اصطلاحی که گفته شده به ماکیاولی^۲ می‌رسد؛ اما در کاربرد رایج فلسفه اخلاق، این واژه را هم به معنای آزاد شدن از وابستگی به کار می‌برند و هم به معنای خودقانون‌گذاری^۳.

البته پیشینه اصل خودآیینی به ژان ژاک روسو برمی‌گردد؛ اما قبل از آن، استقلال^۴ یک مفهوم سیاسی درجه اولی بود که برای دولت‌های مقتدری به کار می‌رفت که در قدرت خویش مستقل بودند. ژان ژاک روسو ادعا کرد که افراد یک جامعه خودمختار^۵ به لحاظ

1. personal Autonomy, New Essays on Personal Autonomy and Its Role in Contemporary Moral Philosophy
 2. Machiavelli
 3. self-Legislative
 4. independence
 5. autonomous

سیاسی فقط به وسیله قوانینی که خودشان وضع می کنند ملزم می شوند. در واقع ادعای روسو این بود که در صورتی که انسان‌ها خودشان، خویشتن را اداره کنند، به طریقی می توانند هم اداره شوند و هم آزاد باشند. (Caygill, 1995, p. 88) در اینجا مؤلف قرارداد اجتماعی اندکی به جلوتر رفته و برای زندگانی اجتماعی نیز رجحان دیگری قائل شد و آن آزادی اخلاقی بود که می توانست صرفاً انسان را صاحب اختیار واقعی خود کند؛ چرا که اطاعت از شهوات بزرگ‌ترین بندگی‌ها و متابعت از قانونی که انسان برای خود وضع کرده است، بهترین آزادی‌ها تعریف می شد. یعنی منظور روسو از آزادی اخلاقی این بود که انسان بتواند به‌شخصه و بدون اکراه و اجبار از بین چندین راه یکی را انتخاب کند و در اتخاذ تصمیم آزاد باشد که این آزادی از نظر وی، مستلزم تعقل بود. همچنین، روسو بر این باور بود که:

«غرایز طبیعی آمال و منظوره‌های متعددی بر ما تحمیل می کند که در انتخاب آن آزاد نیستیم ولی انسان آزاد بر این تمایلات غلبه می یابد، خودش تصمیم می گیرد و راهی را که عقل به وی نشان می دهد پیروی می کند. واضح است که این قسم انسان در جامعه‌هایی که تشکیلاتشان اتمام پذیرفته پیدا می شود...» (روسو، ۱۳۴۱، صص ۵۷-۵۶)

این نظریه روسو شباهت زیادی به فرضیه کانت در باب خودآیینی اراده داشت. پس از آن بود که کانت به عنوان فیلسوف اخلاق عصر روشنگری، این واژه را به حوزه اخلاق کشاند و آن را به عنوان مفهوم اصلی در نظریه اخلاقی‌اش به کار برد. از نظر کانت هر عامل اخلاقی، زمانی خودآیین تلقی می شود که اراده‌اش با عوامل بیرونی محدود نشود و اگر آن فاعل بتواند قوانینی را با توجه به عقل خود به تنهایی بر خویش اعمال کند، چنین عاملی به این قوانین احترام می گذارد و فقط به واسطه آن قوانین ملزم می شود. (Bunin and Yu jijyan, 2004, p. 63)

مبنای دیدگاه کانت درباره خودآیینی این بود که:

«خودآیینی بنیاد شرف طبیعت انسانی^۱ و هرگونه طبیعت عقلانی است.» (کانت،

۱۳۶۹، ص. ۸۶)

وی همچنین در کتاب نقد عقل عملی اش می‌گوید: «احترام تنها حالتی است که فقط برای انسان و اشخاص به کار می‌رود» (کانت، ۱۳۸۴، ص. ۱۲۸). از نظر کانت احساس احترام منحصر به فرد است و به محض تصور قانون، در ما پدیدار می‌شود. البته این احترام به قانون، انگیزه‌ای برای اخلاق نیست، بلکه خود اخلاق است که به لحاظ ذهنی انگیزه تلقی شده است، به این اعتبار که عقل عملی محض، با نفی همه انگیزه‌های دیگر، به قانون حجیت می‌بخشد (همان).

بنابراین اساس انسان و هرگونه طبیعت با استقلال و خودآینی، عقلانی می‌شود و در همین خودقانونگذاری نیز شناخت حق و اصول برابری همه انسان‌ها به‌عنوان اصل قرار می‌گیرد. بر اساس خودآینی، اراده انسان به‌صورت آزادانه خودش را از درون مجبور می‌کند و این خودآینی، همان قوه‌ای است که قوانین را به‌صورت وظیفه درمی‌آورد. از دید کانت ما زمانی فردی را «خودآیین و آزاد» می‌انگاریم که صرفاً با اراده خود نه با اراده دیگری ملزم شده باشد و افعال وی بیانگر اراده او باشد، نه اراده هر کس یا مرجع دیگری که خارج از اراده او و اصول، اراده‌اش را متعین می‌کند. در نتیجه وقتی خودآینی اراده برای فردی اعمال می‌شود، تضمین می‌کند که بنیان و منشأ اصولی که او را محدود می‌کند در اراده وی نهفته است. در نتیجه مشروعیت اخلاقی مبتنی بر وجود موجودی است که بر اراده عقلانی هر فرد مبتنی است. به همین دلیل عقل هر فردی قانون‌گذار و مجری قانون اخلاقی است که به‌عنوان مرجعی درونی برای او تلقی می‌شود (Johnson, 2008, p. 17). البته گایر معتقد است اراده نیز در دیدگاه کانت دارای دو معنای متفاوت است:

۱. اراده به معنای will؛ معنای عقلانیت مد نظر اوست.

۲. اراده به معنای willkogh؛ منظور اراده‌ای است که تابع امیال و

آرزوست. (Guyer, 2000, pp. 129-130)

در واقع، به باور گایر اراده به معنای will مبدأ صدور قانون اخلاق است، از آن نظر که قانون بخاطر عقلانیت اعتبار می‌شود، یا به طریق اولی، قانون وابسته عقلانیت است. و اراده اگر will باشد، صورتی از عقلانیت تلقی می‌گردد. (Ibid, pp. 131-135). بنابراین،

مفهوم خودآیینی کانت صرفاً به یک جنبه اراده اشاره دارد، و این همان جنبه‌ای است که با امکان عاملیت تعارض دارد. (Sensen, 2013, p.7)

به عبارتی، فیلسوف عقل‌مدار آلمانی در مباحث مربوط به اراده بیشتر از موضع عقل عملی بحث می‌کند که به اعتقاد وی، عقل عملی یا اراده عقلانی درباره اصول فعل^۱ یا کنش با عقل نظری متفاوت است. هرچند که این اراده عقلانی، به نحوی خود را با اصول طبیعت عقلانی خویش مرتبط می‌یابد و انسان می‌تواند عقل عملی را به عنوان اصول راهنما که کانت آن را «خودآیینی اراده» می‌نامد، به کار برد. لذا این اصل به عنوان شأن^۲ و جایگاه انسان معرفی شد و مفهوم «اراده مستقل یا خودآیین» مدنظر کانت مبنای نظریه‌های مختلفی شد که به اخلاق کانت برمی‌گشت (Honderich, 1995, PP. 439-440).

اما اکنون باید دید اگر شرایطی پیش روی انسان باشد که از مرجعیت بیرونی استمداد جوید چه وضعیتی برای او پیش می‌آید؟ برای پاسخ به این پرسش باید دیدگاه کانت درباره دگرآیینی را بررسی کرد.

دگرآیینی

از نظر کانت، خودآیینی در تقابل با دگرآیینی^۳ قرار دارد (دگرآیینی برگرفته از ریشه یونانی heteronomous به معنای ایجاد کردن قانون به دست دیگری یا اداره شدن قانون توسط دیگران است) که از دو جزء تشکیل شده که بخش اول آن، «hetero» به معنای «دیگری» و جزء دوم واژه «nomos» به معنای قانون یا قاعده که در آن اراده انسان توسط عوامل بیرونی از جمله امیال^۴ انسان، کنترل می‌شود. در واقع به عقیده کانت، دخالت دادن هر عاملی، خارج از دایره عقل فردی، نقطه مقابل خودآیینی، یعنی «دیگر آیینی» است. به عبارتی، منظور از عوامل خارجی، همان احساس لذت حاصل از سعادت یا رسیدن به کمال یا حس اخلاقی و یا حتی اراده خداوند است که مستلزم دگرآیینی است. (کانت، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۷) به اعتقاد کانت:

1. principles of action
2. dignity
3. heteronomy
4. desires

«اگر اراده، قانونی را که باید تعیین کننده‌اش باشد در امری جز قابلیت دستورالعمل‌هایش برای رسیدن به قوانین عام مخصوص به خود بجوید و در نتیجه اگر از حریم خود فراتر رود و بخواهد این قانون را در خصوصیات هر یک از متعلقاتش بیابد، حالت دگرآیینی اراده پیش می‌آید. در این حالت، اراده واضع قانون خود نیست، بلکه این قانون از طرف متعلق اراده، از راه رابطه‌اش با اراده، وضع می‌شود. لذا این رابطه خواه بر میل استوار باشد و خواه بر مفاهیم عقل، فقط پذیرای اوامر فرضی یا شرطی است.» (همو، ۱۳۶۹، ص. ۹۵)

علاوه بر این کانت با این مقدمات نتیجه می‌گیرد که چون در وضعیت دگرآیینی اراده، عقل به عنوان واضع قوانین خود تلقی نمی‌شود، در نتیجه ضد اصل اخلاق معرفی می‌شود. به باور کانت:

«دگرآیینی اراده نه تنها نمی‌تواند بنیاد هیچ تکلیفی قرار بگیرد، بلکه به عکس، ضد اصل تکلیف و ضد اخلاقی بودن اراده است. اما تنها اصل اخلاق، استقلال از هرگونه ماده قانون و موجب شدن انتخاب از طریق صرف صورت تقنینی کلی است که دستور انتخاب باید قابلیت آن را داشته باشد.» (همو، ۱۳۸۴، ص. ۵۸)

اما دلیل اینکه کانت اعمالی را که مبتنی بر اصل خودمختاری باشد، اخلاقی و اعمالی را که مبتنی بر اصل دگرآیینی است، غیراخلاقی می‌داند، این است که به اعتقاد کانت اگر اخلاق نیز وابسته چیز دیگری باشد، وضعیت دگرآیین پیش می‌آید (محمد رضایی، ۱۳۸۰، ص. ۱۲۹) و در نتیجه در حالت وابستگی به چیز دیگر، اخلاق فرع بر دین یا سیاست یا حقوق می‌شود.

بنابراین از دید کانت وابستگی یا دیگر هنجاری علت‌های فاعلی، ضرورتی طبیعی است؛ زیرا هر معلولی تنها بر حسب این قانون امکان‌پذیر است که چیز دیگری موجب شود تا علت فاعلی، علت خود را اعمال کند. کانت مدعی است که «اگر ماده اراده همان موضوع تمایلی باشد که مرتبط با قانون است، در قانون عملی به عنوان شرط امکان آن وارد می‌شود و در نتیجه آن همان دگرآیینی انتخاب می‌شود، یعنی وابسته این قانون فیزیکی می‌شود که باید از انگیزه یا تمایل تبعیت نماید» (همان، ص. ۵۹). به همین دلیل در

وابستگی یا دیگر هنجاری اراده، اراده خودش قانون گذار نیست بلکه انگیزه‌ای بیگانه، که عامل به وسیله طبیعتش خود را برای پذیرش آن آماده کرده است، این کار را انجام می‌دهد. این یعنی اراده‌ای مطلقاً نیک که اصل آن باید بایسته‌ای تأکیدی باشد و به همه موضوعات مربوط و نامعین باشد که به طور کلی فقط صورتی از اراده را در برمی‌گیرد که آن صورت همان خودآیینی است. از این رو، هر اراده خیری برای اینکه خود را به عنوان قانونی عام نشان دهد، به صورت قانونی جلوه می‌کند که اراده هر ذات معقولی بدون نیاز به انگیزه‌ای بیرونی، به عنوان تنها اصل حاکم بر خود، می‌پذیرد (کانت، ۱۳۶۹، ص. ۱۰۲).

از طرف دیگر کانت استدلال می‌کرد که آنچه به هر کس کرامت می‌دهد، نه مقام اجتماعی یا استعدادها و ویژه یا موفقیت، بلکه نیروی فطری عقل است و نیز قابلیت هر انسانی برای این است تا بیندیشد و تصمیم بگیرد که با این کار نه تنها به زندگی خود شکل می‌دهد، بلکه با وضع قوانینی که ساختار قانونی زندگی همه کس را تشکیل می‌دهد، به حفظ و ترویج احترام متقابل میان مردم یاری می‌رساند. به باور کانت، این اختیار و مسئولیت عمل کردن بر طبق اصل عام عدالت، همان «خودآیینی» است، اما تصمیمی که به واسطه قوانین طبیعی^۱ تعیین یافته باشد، با آزاد بودن به وجه سلبی سازگاری ندارد و تنها زمانی می‌توان گفت که فرد از خودآیینی اراده برخوردار است که فقط به واسطه اراده خویش و نه با اراده دیگری تصمیم بگیرد. در نتیجه به اعتقاد کانت، اراده عقلانی به گونه‌ای عمل می‌کند که نشان می‌دهد او از اختیار خود تبعیت کرده است، به همین دلیل کانت مشروعیت اخلاقی^۲ را در مشروعیت عقلانی^۳ توجیه می‌کند (Johnson, 2008, p. 17-18).

حال برای درک بیشتر خودآیینی باید دید کدام قسم خودآیینی بیشتر مدنظر کانت بوده و تحلیل کانت در این باب چیست؟

به طور کلی شارحان و تحلیل‌گران کانت، از اصل خودآیینی کانت برداشت‌های مختلفی کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. خودآیینی شخصی

1. natural laws
2. moral legitimacy
3. the rational legitimacy

۲. خودآیینی اخلاقی

۳. خودآیینی سیاسی

خودآیینی شخصی و نقد و بررسی آن

این برداشت فردگرایانه از خودآیینی به جیمز استنسی تیلور برمی‌گردد که در اوایل سال ۱۹۷۰ میلادی در کتاب خود با عنوان «خودآیینی شخصی» به دیدگاه‌های هری فرانکفورت^۱، جرال دورکین^۲ و رایت نیلی^۳ که «تحلیل‌های سلسله مراتبی از اتونامی شخصی»^۴ را ارائه دادند، اشاره کرده است (Taylor, 2005, p. 8). در حقیقت خودآیینی شخصی بدین معناست که انسان استعداد تصمیم‌گیری برای خودش را داشته باشد و سیر عملی زندگی را بدون توجه به مفاهیم اخلاقی دنبال کند (Dryden, 2010, p. 3).

اما عده‌ای به معنای اخیر بسنده نکردند و معتقد شدند معنای اصلی خودآیینی شخصی همان است که همه انسان‌ها بایستی استعداد تعیین بخشیدن به هدف زندگی خویش را داشته باشند که در این تفسیر نه تنها خودآیینی فرد، نیازمند تحمیل والدین یا هیچ رهبری نیست، بلکه حتی به واسطه سنت، والدین، معلمین یا حتی رهبران دینی^۵ و سیاسی محدود نمی‌شود (Honderich, 1995, p. 439). در حالی که در خودآیینی شخصی به برداشت کانت درباره خودآیینی که در آن «یک شخص زمانی خودآیین تلقی می‌شود که اراده وی کاملاً عاری از تمام منافع شخصی باشد» توجه نمی‌شود. از این رو بحث اصلی خودآیینی شخصی این است که هر شخصی، خودش مسئول زندگی خودش است و مسئولیت وی تابع امیال او نیست، اما با توجه به حق انتخابی که دارد از امیال خود تبعیت می‌کند که این وضعیت به معنای غیراخلاقی بودن آن نیست ولی تطابق کمی با خودآیینی اخلاقی کانت دارد، لذا در خودمختاری شخصی، کمال مطلوب، همان سعادت فردی است. البته در این میان برخی آن را ارزش تلقی می‌کنند و برخی از متفکران

1. Harry Frankfurt

2. Gerald Dworkin

3. Wright Neely

4. hierarchical accounts of personal autonomy

5. religious leaders

دوران مدرن، منتقد دیدگاه خودآیینی شخصی هستند و معتقدند که میان برداشت آن‌ها و مفهوم اخلاقی مدنظر کانت فاصله زیادی است و به عبارتی در تعریف کانت، شخص خودمختار باعث و بانی زندگی فردی خود است و فرد تمام فرآیند زندگی خود را به اقتضای خواسته خود پیش می‌برد (Raz, 1986, p. 370). لذا به اعتقاد این گروه، خودآیینی شخصی مفهومی فردگرایانه‌تر^۱ از مفهوم مدنظر کانت دارد که در آن شخص خودآیین با توجه به خواسته‌ها، افعال یا شخصیت خود، تعیین می‌یابد. این بدین معناست که فرد خودبنیاد است و امور زندگی فردی خود را با ترجیح منافع^۲ و امیال^۳ خود تدبیر می‌کند. البته این معنا، به معنای نقیض اخلاقی بودن نیست، هرچند توجه چندانی هم به اخلاق ندارد. به باور آن‌ها، کسانی که خودآیینی شخصی را ترجیح می‌دهند در پی آن نیستند که خواسته و منافع خود را با خواسته‌ها و منافع دیگران سازگار کنند. (Waldron, 2005, p. 309). اما در نگاه تیلور همه این تعاریف از خودآیینی شخصی، دلایل انگیزشی برای فرد محسوب می‌شوند. به اعتقاد وی، مفهوم اصلی این دیدگاه‌ها این است که فرد با لحاظ میل درجه اولی که وی را به سمت فعل سوق می‌دهد، خودآیین تلقی می‌شود. به عنوان مثال، اراده سیگار کشیدن باید به حدی باشد که فرد را به سمت سیگار کشیدن سوق دهد، اما اگر توانایی‌های فرد، همسو با میل درجه اول او باشد (مثلاً او بخواهد یا اراده کند تا سیگار بکشد). این رویه تجزیه و تحلیل کردن خودآیینی تا حدی توصیه‌ای می‌شود؛ چراکه:

نخست: این مسئله حقیقت مهمی درباره اشخاص به تصویر می‌کشد. بدین معنا که آن‌ها برای انعکاس خواسته‌ها و تأیید یا رد خواسته خود، همان‌طور که خودشان صلاح می‌دانند، استعداد دارند.

دوم: این تحلیل نوع سازگاری با تحلیل خودآیینی را به تصویر می‌کشد. علاوه بر این‌ها، این برداشت با تحلیل‌های سازگارگرایانه غالبی که در حال حاضر از مسئولیت اخلاقی ارائه می‌شود، سازگار است. در نتیجه این تفسیر خودآیینی رد می‌شود؛

1. more individualist conception
2. interests
3. desires

زیرا این تفسیر، لزوماً بیانگر این نیست که اشخاص هر ارزش خاصی را به این معنا که خودآیین باشند، باور داشته باشند. بنابراین، علی‌رغم مزیت‌های زیاد برداشت سلسله‌مراتبی خودآیینی، پذیرفتن این برداشت خودآیینی شخصی دشوار است (Taylor, 2005, p. 8). اما نقد دیگری که بر خودآیینی شخصی وارد شده، این است که شاید خودآیینی شخصی در پی سعادت فردی بوده و نتواند بیانگر قانونی کلی باشد. در نتیجه تبعیت از قانونی که فرد با خودآیینی شخصی وضع می‌کند، از اساس رد می‌شود. در پاسخ به این شبهه، کانت با رد دلایل منتقدان خودآیینی شخصی، نظریهٔ آنان را باطل می‌داند و مدعی است:

«این نظریه، نظریهٔ کسانی است که فرض می‌کنند یک حس اخلاقی خاص و نه عقل، قانون اخلاق را تعیین می‌کند و طبق آن نظریه، آگاهی به فضیلت، مستقیماً با خرسندی و لذت و آگاهی به رذیلت مستقیماً با ناخرسندی و الم نفسانی مرتبط است. بدین سان همه چیز را به میل به سعادت فردی فرو می‌کاهند. بنابراین در بخش وضع قوانین کلی حاصل از خودآیینی شخصی، باید مفهوم اخلاق و تکلیف بر هر گونه توجه به این خرسندی مقدم بوده و نمی‌تواند برگرفته از آن باشد.» (کانت، ۱۳۸۴، صص ۶۷-۶۸).

بدین ترتیب بایستی حجیت قانون اخلاق و ارزش بی‌واسطه‌ای را که پیروی از آن در دید خود شخص، برای او روی می‌دهد را درک کرده باشیم تا بتوانیم آن رضایتی را که در اثر آگاهی به اطاعت خویش از قانون اخلاق نصیبمان می‌شود یا آن پشیمانی تلخی که با آگاهی به تخطی از قانون اخلاق همراه است را تجربه کنیم. بنابراین نمی‌توان این رضایت یا عدم رضایت را قبل از علم به تکلیف تجربه کرد یا آن را بنیاد تکلیف قرار داد (همان، ص. ۶۸).

انتقاد دیگری که به دنبال نقد پیشین در حوزهٔ خودآیینی شخصی مطرح می‌شود این است که شاید خودآیینی شخصی در پی نفع شخصی باشد و همان نفع شخصی را به‌عنوان قانونی عام اعمال کند؛ لذا راه تشخیص قانون اخلاق در این نوع از خودآیینی چیست؟ در پاسخ به این نقد و در مورد تعیین عاملیت مشترک، دو نظریه مطرح شده است:

۱. نظریهٔ منفعت (یا سود)

۲. نظریه اراده (یا انتخاب)

معنای اصلی نظریه نخست این است که تکالیفی که ملازم ادعای اول هستند، تکالیفی هستند که انجام آن‌ها فقط به نفع مدعیان است و معنای نظریه دوم این است که اجرای تکالیف به معنای پیروی از اراده صاحب حق است (Darwall, 2006, p. 265). بر اساس دیدگاه مدافعان نفع شخصی، به‌طور کلی خودآیینی مبتنی بر نظریه منفعت، سود و فواید مهمی را به دست می‌دهد.

بر اساس دیدگاه دوم، خودآیینی شخصی مبتنی بر نظریه اراده، حق انتخاب یا آزادی برای فرد به همراه دارد، اما نکته جالب توجه این است که بنا بر نظریه اراده، صاحبان حق باید عامل‌های اخلاقی باشند، یعنی موجوداتی که به‌درستی بتوان دربارۀ آن‌ها گفت که می‌توانند دست به انتخاب بزنند و یا در مورد حق خود می‌توانند بر آن اصرار کرده یا از آن چشم‌پوشی کنند. در مقابل، بنا بر نظریه سود و منفعت، صاحبان حق کسانی هستند که بتوان به‌درستی سود و منفعت را به آن‌ها نسبت داد. روشن است که در اینجا، برخلاف نظریه اراده، دایره شمول صاحبان حق بسیار گسترده است و حتی حیوانات و گیاهان را نیز شامل می‌شود. لذا اختلاف این دو نظریه و لوازم هر یک از آن‌ها موجب شده که تا به امروز خودآیینی شخصی بحث‌برانگیز باشد (Steiner, 1992, pp. 193-194; Gewirth, 1992, pp. 463-464).

نقد چهارم به تعارض خودآیینی شخصی و روابط اجتماعی منجر می‌شود. از نظر منتقدان، تمرکز و توجه زیاد به مفهوم «خود»^۱ در خودآیینی شخصی نوعی فردگرایی است؛ یعنی وقتی ما فردیت انسانی را ملاک ارزش‌گذاری و داوری‌های عقلانی قرار دهیم، ممکن است خودآیینی موردنقد واقع شود. البته اکثر فیلسوفان حوزه خودآیینی تلاش کرده‌اند تا سازگاری جنبه‌های اجتماعی فعل انسانی را در چارچوب مفاهیم تعیین به نفس نشان دهند. بنابراین به نظر کانت، نیازی نیست لزوماً میان قیود وابستگی و اجتماعی ضدیتی باشد و شاید وجود چنین نقدی محک گذاشتن توانایی ما در تصمیم‌گرفتن جهت تعیین مسیر زندگی خودمان تلقی گردد.

۱. منظور توجه به auto است که معادل self است.

اما باید دانست که تصور کانت از خودآیینی اخلاقی چیست و چه تحلیلی از خودآیینی اخلاقی ارائه نموده است.

خودآیینی اخلاقی و بررسی آن

کانت مفهوم «خودآیینی اخلاقی» را به مثابه قدرت و مرجعی برای افعال انسان به کار برد. این مفهوم جایگزینی اصولی است که به واسطه آن، تصمیم ما توسط حاکمان سیاسی، روحانیون یا حتی جامعه تعیین می‌یابد و مفهوم اراده را نیز برای سامان بخشیدن به اصول راهنمای خویش به کار برد. کانت در رابطه با مفهوم خودحاکمیت در اخلاق معتقد است که به جای اینکه مطیع محض قانونی باشیم که یا از خارج بر اراده تحمیل شده یا حتی حکم دینی است، انسان باید مطیع قانونی باشد که خود بر خویشتن تحمیل کرده است. بدین ترتیب کانت بر این باور است که اگر صرفاً اصولی که ما اراده می‌کنیم برآیند موجودی باشد که قوانین عام را به وجود می‌آورد، در نتیجه آن «اراده یا خواست» به‌طور حتم، خودمختارانه و مستقل عمل خواهد کرد. به عبارتی در تعریف کانت خواست یا اراده، به منزله توانایی تصمیم به عمل بر طبق مفهوم قوانینی معین است که این توانایی صرفاً در ذات‌های خردمند یافت می‌شود. در واقع به اعتقاد کانت آن الزامی که فرد را به سمت فعل سوق می‌دهد الزامی درونی است. (Guyer, 1998, pp. 22-35).

همچنین از منظر کانت، چون در نظام طبیعت هر چیزی ابزاری برای رسیدن به غایت تلقی می‌شود، لذا؛ سرشت عقلانی، خود یک غایت است و تصویری که هر موجود عامل دیگری از خود دارد به واسطه همین مبنای عقلانی است که باید همه قوانین اراده را بتوان از آن به‌عنوان مبنای عملی تمام‌عیار استنتاج کرد (کرسگارد، ۱۳۷۹، ص. ۱۱۱).

بنابراین از بین سه قسم خودآیینی، این قسم خودآیینی که سروکارش با نسبت میان تعاقب غایات^۲ و اهداف خود با غایات دیگران است، همان خودآیینی اخلاقی کانتی است.

1. the will

۲. غایتی که در اینجا مقصود کانت بوده، منظور آن چیزی است که باید به‌عنوان زمینه عینی خودسامانی اراده، موثر باشد و اگر این غایت فقط از جانب عقل تعیین یابد، باید در مورد همه ذات‌های معقول، ارزش یکسان داشته باشد (کانت، ۱۳۶۹، ص. ۷۱).

درواقع به عقیده کانت؛ خودآیینی اخلاقی، استعداد افراد برای تعیین بخشیدن و وضع کردن قانون اخلاق، توسط خویشتن خویش است، به جای اینکه صرفاً تابع اوامر دیگران باشند و دستورات دیگران را لحاظ کنند (Bunnin and Yu Jiyuan, 2004, p. 64).

علاوه بر این، بر اساس خودآیینی اخلاقی، حکم اخلاقی از مقدماتی که در بردارنده حکم اخلاقی دیگری نباشد، استنتاج نمی‌شود بلکه ماهیت این اصل با «اراده خودمختار»^۱ معنا می‌یابد. در واقع خودآیینی اخلاقی به هر چیزی مربوط می‌شود که پیرامون به کار گرفتن عقل باشد تا خودمان تشخیص دهیم که چه چیزی درست یا غلط است، نه اینکه کورکورانه تابع اوامر دیگران عمل کنیم. بر اساس تحلیل کانت، ما باید خودمان مسیر زندگی مان را تعیین کنیم و در این راه به‌طور مستقل و آزاد عمل کنیم که این مشروط به این است که ارزش‌های ما به هیچ‌یک از باورهای دینی وابسته نباشند و حتی به واسطه هیچ‌یک از اصول دینی ایجاد نشوند. همچنین استنباط کانت این است که چون خودآیینی مبنای عقل است، پس عقل ما اسباب تفکر ما را فراهم می‌کند و ما با تصمیمی که اتخاذ می‌کنیم، نشان می‌دهیم که عقل خود را به کار گرفته‌ایم. همچنین کانت مدعی است که همیشه عقلی که خداوند اعطا کرده، اگر تحت تأثیر عوامل خارجی قرار نگیرد، بهترین تصمیم را اتخاذ می‌کند. نتیجه اینکه **تعقل، معرفت و ادراک**، سه ضلع مثلثی هستند که بیانگر خودآیینی اخلاقی کانتی است. به عبارتی از دید کانت، اگر زمینه معرفت و ادراک و تعقل فراهم باشد، محال است عقل انسان راه خطا در پیش بگیرد.

البته در این تحلیل کانتی، جای پرسشی همچنان باقی است و آن این است که آیا ما می‌توانیم در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مان کاملاً به نحو خودآیین عمل کنیم؟ و آیا با توجه به شرایط امروزی جوامع حتی اگر باورهای دینی را از دایره بحث خارج کنیم، می‌توانیم دخالت عوامل دیگر را نادیده بگیریم؟ پرسش بعدی اینکه، اگر ما واقعاً در تصمیمی که می‌گیریم به نحو مستقل عمل کنیم، آیا این دیدگاه کانت تضمین می‌کند که ما تصمیم درست و معقولی گرفته باشیم؟ چنین پرسش‌هایی همچنان در مورد دیدگاه کانت قابل بررسی هستند.

1. the autonomous will

حال باید دانست ارتباط خودآیینی شخصی و خودمختاری اخلاقی چیست و کانت چه تبیینی در این باره ارائه کرده است؟

ارتباط خودآیینی شخصی و خودآیینی اخلاقی

مدافعان خودآیینی شخصی بر این باورند که میان برداشت آن‌ها و تفاسیر واقعی اخلاقی، اختلاف زیادی است. این تحلیل حاصل این فرضیه است که منظور کانت از خودآیینی شخصی همان خودآیینی اخلاقی است و معتقدند می‌توان میان این دو نوع خودآیینی نوعی همپوشانی نشان داد. آن‌ها معتقدند که این همپوشانی را می‌توان در ظرفیت‌های خاص تأملات عقلانی و ظرفیت انسان برای مهار نفس مشاهده کرد، اما چون در هر دو نوع خودآیینی، این ظرفیت‌های خاص وجود دارد و حتی طرفداران خودآیینی شخصی نیز بر این ظرفیت‌ها و استعدادها، مانند استعداد تأملات عقلانی و یا استعداد انگیزش درجه دوم تأکید دارند، می‌توان در بسیاری جهات شباهت آن‌ها را با استعدادها و ظرفیت‌های موجود در تبیین‌های اخلاقی کانتی نشان داد (Waldron, 2005, pp. 307-309).

بنابراین به نظر می‌رسد خودآیینی شخصی غالباً موضوع خودآیینی اخلاقی است. چون در اخلاق در پی سازگار کردن و پیگیری خودآیینی غایات شخص با پیگیری غایات از سوی دیگران هستیم، اعمال خودآیینی شخصی افراد باید تابع اقتضائات اخلاق باشد تا خودآیینی شخصی آن‌ها بتواند با اعمال خودآیینی اخلاقی آن‌ها قابل جمع باشد. به همین دلیل این امکان نیز وجود دارد که زبانی را متحمل شویم که خودآیینی شخصی ممکن است به واسطه وجدان یا به واسطه هنجاری بودن تلقی‌های ارزشی آن، برای تک‌قطبی کردن حوزه و قلمرو حق و عدالت، رویه خودآیینی اخلاقی را به چالش بکشد (Idem, p. 307). در نتیجه، میان این دو خودآیینی شخصی و اخلاقی تمایز اکید وجود ندارد. چرا که کانت، در خودآیینی اخلاقی در پی اثبات خودآیینی شخص است و تا فرد، خودآیین بودن خود را باور نداشته باشد، نمی‌تواند اصل اعلای اخلاق را پیاده کند. علاوه بر این، بسیاری از ادعاهای کانت درباره خودآیینی اخلاقی است. ادعاهایی چون؛ عاملان عقلانی، همان

واضعان قانون اخلاقی هستند که به قوانینی که به خودشان اعطا کرده‌اند موضوعیت می‌دهند و نیز، این قوانین مبنای کرامت انسانی تلقی می‌شوند (Reath, 2006, p. 123). گذشته از این‌ها، کانت خودمختاری را هم در حوزه عمل و هم در حوزه فاعلیت مورد توجه قرار می‌دهد. البته به اعتقاد کرسگارد، «فاعلیت مدنظر کانت مختص انسان است و کانت فاعلیت را آرمانی بلندپروازانه می‌داند؛ چرا که فاعلیت یعنی اینکه خود را در نظامی علی قرار دهید و تفاوت درخور توجهی در جهان ایجاد کنید. خودمختاری و کار آیی دو وجه این آرمان هستند که نگاه یکی به گذشته و دیگری به آینده است. خودمختاری یعنی قرار نگرفتن تحت حاکمیت علّتی بیرونی و کار آیی به معنای ایجاد تفاوتی منحصر به فرد در جهان است. به همین دلیل است که از نظر کرسگارد، دو امر کانت توأم باهم قوانین فاعلیت را تشکیل می‌دهد. اما اگر هر فاعلی از خودمختاری برخوردار باشد شاید بتوان این طور نتیجه گرفت که فقط انسان از شرایط فاعلیت برخوردار است» (جلالی، ۱۳۹۴، ص. ۷۶).

همچنین رویکرد کانت در زمینه دوگانگی انگیزه انسان بیانگر آن است که با آنکه انسان به طور طبیعی در پی خیر و منفعت شخصی خویش است، اما توجه خاص و احترام به قواعد اخلاقی می‌تواند انسان را به سمت عمل بر اساس قواعد اخلاقی سوق دهد. بنابراین با این احترام خاص به قانون، نیازی به تخطی از حدود قواعد اخلاقی وجود نخواهد داشت (Guyer, 2000, p. 129). از یک سو قانون اخلاقی قانونی است که عاملان عاقل از آن حیث که عاقل‌اند نه از آن حیث که صرفاً انسان‌اند بر خودشان هموار می‌سازند، از سوی دیگر فهم کانت از قانون اخلاقی صراحتاً مبین این پیش شرط بود که قانون اخلاقی بایستی به طور واضحی، عقلانی باشد. به عبارتی، کانت قاعده اخلاقی را چیزی فراتر از طبیعت انسان تشریح نمی‌کند؛ لذا در مواردی که قاعده اخلاقی با طبیعت انسان تنافی دارد، انسان جایز به سرپیچی از آن است. البته کانت چنین فرایندی را «شناخت اخلاقی» می‌نامد که هر فردی با هر موقعیت اجتماعی و ورای محاسبات پیچیده و غامض می‌تواند به آن دست یابد (Ibid). بنابراین این عقیده کانت خودمختاری اخلاقی انسان را توجیه می‌کند؛ چرا که به تصور کانت، تسلط بر خود، نیازمند هیچ گونه محرک داخلی و یا خارجی نیست. البته اصل خودآیینی هم به خوبی

این مسئله را روشن می‌کند که الزامات اخلاقی حقیقی، ریشه در فعالیت اراده عقلانی دارند و نمی‌توانند مبنای ارزش‌ها و اصول باشند؛ چراکه از خارج بر اراده تحمیل می‌شود. در نهایت با این ادعای کانت، تمام اصولی که سازگار با قانون خود داده اراده نیستند، رد می‌شوند. بنابراین اراده، صرفاً فاعل برای قانون نیست بلکه به این دلیل فاعل اخلاقی تلقی می‌شود که باید به‌عنوان واضع قانون خودش در نظر گرفته شود (Reath, 2006, p. 122).

خودآیینی سیاسی

نخستین ایدئولوژی مدرن درباره خودآیینی سیاسی توسط ماکیاولی در گفتمان سال ۱۵۳۱ با ترکیبی از دو معنا درباره خودآیینی شکل گرفت؛ اولین آن به معنای آزادی از وابستگی بود و دومین معنای آن، به معنای قابلیت برای وضع کردن قانون خود بود. اما جنبه‌های سیاسی خودآیینی توسط لوتر و در اثر «آزادی یک مسیحی» وی، در سال ۱۵۲۰ نگاشته شد. از نظر لوتر، خودآیینی به‌عنوان آزادی از وابستگی، به عوامل روحانی، باطنی، آزادی انسان از بدن و تمایلاتش به آزادی اطاعت از قانون خدا برگردانده شد (Luther, 1961, p. 53). بعد از آن، دیدگاه کانت درباره خودآیینی سیاسی در فلسفه عملی‌اش، ضمن نقد خودآیینی دینی لوتر به خودآیینی اخلاقی برگردانده شد. بنابراین فلسفه سیاسی کانت ترکیبی از دو صورت خودآیینی و در حدود تعیین اراده است (Caygill, 2000, p. 88). از طرفی در خودآیینی سیاسی، احترام به افراد، تصمیمات انسان و عزت و شرف انسان در زمینه سیاسی لحاظ می‌شود. یعنی حق تصمیم‌گیری برای اداره امور سیاسی داخلی، اقتصادی و فرهنگی یک منطقه یا گروه قومی در درون یک کشور و برای مردم آن کشور لحاظ می‌شود. به اعتقاد کانت، خودگردانی (خودحاکمیت) در نهایت به خودآیینی کامل می‌رسد و آزادی سیاسی برخلاف آزادی اخلاقی که آزادی را از جنبه درونی انسان مورد توجه قرار می‌دهد، آزادی انسان را از جنبه بیرونی آن مورد ملاحظه قرار می‌دهد. چون امکان برخورد آزادی‌ها وجود دارد، باید محدودیتی برای آزادی وجود داشته باشد چراکه آزادی بی‌حد و حصر در حقیقت موجب سلب آزادی دیگران می‌شود و به این طریق از دید کانت، لزوم تشکیل یک حکومت و استفاده از زور برای رفع موانع

آزادی تائید و اثبات می‌شود. بر اساس نظریه سیاسی لیبرال کانت، آنچه به فرد در برابر قدرت دولت، اقتدار و جایگاه اخلاقی می‌دهد، همین خودآیینی است و مبنای خودآیینی، احساسات یکایک افراد نیست. از طرفی امیال یا خواهش‌ها چون مشروط به شرایط هستند و از شخصی به شخص دیگر و حتی در طول عمر هر کس بسیار متغیرند، امکان ندارد مبنایی محکم و مطمئن برای قواعد عام رفتار به وجود آورند تا بتوانند نظام جامعه را استحکام بخشند.

از این رو کانت، همچنان که در اخلاق، عقل را منشأ اصول و قوانین اخلاقی می‌داند، در سیاست نیز عقل را منشأ قوانین می‌داند. به باور کانت، آزادی در حقیقت از محور حسیات فراتر رفته و در چارچوب عقل قرار می‌گیرد؛ بنابراین خودآیینی در دامنه عقل قرار می‌گیرد. علاوه بر این، از آنجایی که کانت در بطن عصر روشنگری می‌زیست، طرح مسئله «عقلانیت» همراه با آزادی، در دیدگاه‌های وی قرابت خاصی دارد. کانت انسان را موجودی می‌داند که دارای اراده‌ای آزاد است و اراده انسان که دارای صفت و ویژگی آزادی است می‌تواند خودمختار باشد و با عمل کردن مطابق با قوانینی که خود به واسطه عقل عملی‌اش وضع می‌کند، آزادی تحقق می‌یابد. این نوع آزادی، آزادی اخلاقی نام می‌گیرد. بنابراین به باور کانت، آزادی به معنای بی‌قانونی نیست، چرا که بی‌قانونی برای جامعه پذیرفتنی نیست (کانت، ۱۳۸۴، ص. ۶۸). کانت امکان آزادی را در جهانی می‌داند که به مفهوم اراده مستقل معنا می‌دهند.

اما آن نوع از آزادی و خودآیینی که در فلسفه سیاسی کانت از آن بحث می‌شود، آزادی عمل فردی نام دارد. با این وصف، کلی بودن آزادی سیاسی به آزادی استعلایی مربوط می‌شود، البته کانت در نقد عقل محض استقلال از هر گونه علیت (طبیعی) را به عنوان آزادی استعلایی تعریف کرده است. به این ترتیب، خاستگاه اخلاقی‌ترین مفهوم، آزادی، یعنی آزادی استعلایی است. «اراده‌ای که فارغ از هر علیت (طبیعی) و تعیین به غیر است، خود قانون خویش را وضع می‌کند. در نتیجه، اصل و مبنای همه قوانین اخلاقی در خودآیینی و خودقانونی اراده واقع است» (هوفه، ۱۳۹۲، ص. ۱۸).

کانت بر این باور است که حق انتخاب انسان (حتی الامکان هنگامی که با هدایت عقل باشد) به معنای این است که انسان از نظر استعلایی آزاد است و هر انسانی به واسطهٔ عاقل بودن از آزادی استعلایی برخوردار است. در نتیجه آزادی انتخاب یک صفت کلی بشری است و این آزادی انتخاب را باید حرمت گذاشت، حتی وقتی که این انتخاب در فعالیت عقلی یا فضیلت آمیز به کار گرفته نشود. لذا کانت در اینجا بین خودآیینی به عنوان «استعداد محض تصمیم‌گیری‌ها» و خودآیینی به عنوان «کمال مطلوب» تمایز قائل شده است. از نظر وی، این تمایز زمانی خود را نشان می‌دهد که عملکرد خودآیینی را به عنوان یک کمال مطلوب لحاظ کنیم. گفته می‌شود فاعل‌هایی که با معیارهای خاصی در تصمیم‌گیری‌ها مفروض می‌شوند و حرمت افراد در آن تصمیم‌گیری لحاظ نمی‌شود، از خودآیینی هیچ بهره‌ای نبرده‌اند؛ چرا که با توجه به این شرایط در آن تصمیم‌گیری‌ها تعیین به نفس ندارند. به عنوان مثال، کودکان، فاعل‌هایی با ناتوانی شناختی فرض می‌شوند که خودآیینی ندارند و همین عدم توانایی آن‌ها برای عمل کردن بر اساس ضوابط خاص، به این دلیل است که فاعل خودآیین با محدودیت‌های اجتماعی و فردی مواجه است (Dryden, 2010, p. 4).

بنابراین کوتاه‌سخن این است که کانت در تحلیل اصل خودآیینی اراده به نکات مهمی اشاره کرده که به طریقی با این اصول گره خورده است:

۱. چون ما از طریق عقل عملی محض باید از متعلقات اراده فراتر رویم، قضیهٔ ترکیبی که امر قطعی می‌دهد باید به‌طور کلی به روش پیشین شناخته شود.
۲. اصل استقلالی که در خودآیینی اراده تأکید شده، تنها اصل اخلاق است که اصل آن بایستی امر مطلق باشد، لذا آنچه این بایسته فرمان می‌دهد چیزی جز همین استقلال نیست.
۳. ارادهٔ فردی هر شخصی باید تابع ارادهٔ کلی باشد که در موجودات متعقل لحاظ شده است.
۴. شرط تبعیت از قانون اخلاق، وجود اصل خودآیینی اراده است.
۵. درک اصل کلی «عدالت» در گرو درک اصل خودآیینی اراده است.

نتیجه‌گیری

اثبات جایگاه انسان و ارزش قائل شدن برای عقل انسانی در بیشتر تحلیل‌های کانت بیان شده است، اما آنچه وی را به طرح بحث خودآیینی کشاند، تضعیف شدن جایگاه انسان بود که در دوره‌ی ماقبل انتقادی وی رخ داد. کانت برای اثبات غایت‌انگاری انسان از هیچ تلاشی دریغ نکرد و با انقلابی که در عصر روشنگری رخ داد، نگاه انتقادی حاصل از دیدگاه وی باعث شد که انسان‌مداری وی ملموس‌تر باشد.

در نظر کانت این انسان است که می‌تواند با نوع رفتاری که از خود نشان می‌دهد، در سرنوشت خویش مؤثر واقع شود و انسان باید مسئولیت تمام افعال ارادی خود را به عهده بگیرد. به اعتقاد وی، مجری احکام عقل در طبیعت کسی جز انسان نیست و انسان صورت‌پدیداری عقل است. تفاوت انسان و عقل فقط تفاوت در لفظ است و این انسان است که به جهان معنا می‌دهد. بنابراین هدف راستین عقل، پدید آوردن چیزی است که در ذات خود خوب باشد. از منظر کانت، اخلاقی که عقل برای آن ضرورت مطلق قائل است، پیروی از قاعده‌ای اخلاقی است که نه به دلیل خودخواهی یا کسب سود یا دفع ضرر یا سعادت فردی؛ بلکه تنها به سبب وظیفه‌شناسی انجام می‌گیرد؛ لذا شناخت انسان از قانون اخلاقی، شناختی فراتر از خود انسان نیست، بلکه آگاهی از چیزی است که عقلانیت انسان تا جایی که انسان قادر به پاسخگویی به این جنبه از طبیعت خویش است، به او فرمان اطاعت از اخلاق را می‌دهد. خودآیینی اراده، صرفاً به‌عنوان اصل‌اعلی همه قوانین تلقی می‌شود و تکالیفی که مطابق قانون اخلاق باشد، دارای خودآیینی است، اما دگرآیینی مبنای اصول عقلانی تلقی نمی‌شود بلکه مخالف اصول تکلیف است.

بنابراین کانت تلاش کرد که نشان دهد انسان دارای خودآیینی اراده است و هدف کانت از طرح این اصل، اثبات جایگاه انسان و نیز اثبات قانونی اخلاقی است که در وجود انسان نهفته است. وی در دیدگاه خود برای اثبات این ادعا که خودآیینی مبنای عقل است، گاهی عقل عملی را با اراده یکی دانسته و گاهی متمایز دانسته است. از طرفی خودآیینی اراده در دیدگاه کانت، نوعی از خودآیینی اخلاقی تلقی می‌شود و کانت بر این باور است که این اصل برای قانون اخلاقی هم اصلی ضروری است هم کافی. همچنین خودآیینی

سیاسی و اخلاقی در عین اختلافاتی که در ظاهر دارند، در محتوای هر دو، معانی مشترکی نهفته است که بیانگر همان اصل خودآیینی کانتی است. از جهتی خودآیینی شخصی نیز علی‌رغم انتقادات وارد شده، برای اخلاقی شدن مستلزم خودآیینی اخلاقی است.

علاوه بر این، کانت در تلاش بوده تا عناصر غیر عقلی را از انسان مدنظر خود حذف کند تا این انسان به جایگاه خود که همان آزادی و رهایی از بردگی است، برسد و تمام وابستگی‌ها را از او دور کند تا وی را به مقام خودآیینی برساند. در نتیجه آنچه کانت به‌عنوان تنها اصل اخلاقی معرفی کرد، صرفاً این بود که اصل خودآیینی اراده در مقام عمل و در زمان تصمیم‌گیری نباید با خود انسان تناقض داشته باشد و خواسته‌های این انسان باید با خودیت معقول او که فقط از عقل عملی خویش دستور گرفته است، سازگار باشد. به باور کانت، وقتی انسان تصمیمی بگیرد که هیچ تعارض و تناقضی با عقلانیت او نداشته باشد، این تصمیم او عقلانی انگاشته می‌شود و در این حالت، افعال او نه تنها اخلاقی است، بلکه دارای ارزش اخلاقی نیز هست.

بنابراین تمام تفکر کانت درباره خودآیینی برای رسیدن به این نتایج بود که:

۱. اصل خودآیینی، مبنای اصل روشنگری است.
۲. اصل خودآیینی، مبنای اصل کرامت انسانی است.
۳. اصل خودآیینی، مبنای دیانت است.
۴. اصل خودآیینی، مبنای اخلاق است.

فهرست منابع

- جلالی، زهرا. (۱۳۹۴). خودمختاری از دیدگاه کریستین کرسگارد. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۱۷(۶۷)، ۷۱-۸۶.
- روسو، ژان ژاک. (۱۳۴۱). *قرارداد اجتماعی*. ترجمه غلامحسین زیرک زاده. تهران: شرکت سهامی چهر.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۶۹). *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاقی*. ترجمه حمید عنایت و علی قیصری. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- (۱۳۸۴). *نقد عقل عملی*. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: انتشارات نورالثقلین و سوفیا.
- کرسگارد، کریستین. (۱۳۷۹). سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت. ترجمه محسن جوادی. *ارغنون*، ۱۶، ۹۵-۱۲۰.
- محمد رضایی، محمد. (۱۳۸۰). آزادی از دیدگاه کانت. *نامه مفید*، ۲۵، ۱۳۹-۱۵۴.
- هوفه، انفرید. (۱۳۹۲). *قانون اخلاقی در درون من، در آمدی بر فلسفه عملی ایمانوئل کانت*. ترجمه و تألیف رضا مصیبی. تهران: نشر نی.
- Bunnin, Nickolas. Yu , jiyuan. (2004). *The Black Well Dictionary of Western Philosophy*. Black well publishing.
- Caygill, Howard (ed.). (1995). *A Kant Dictionary*. Blackwell: Blackwell Publishers Ltd.
- Steiner, Hillel. (2006). Moral Rights. In David Copp (ed.). *The Oxford Handbook of Ethical Theory* (Ch.16, pp. 459-479). Oxford & New York: Oxford University Press.
- Darwall, Stephen. (2006). *The Value of Autonomy and Autonomy of the Will*, 116 (2), 263-284.
- Dryden, Jane. (2010). Autonomy. *Internet Encyclopedia of philosophy*. Retrived December 20, 2016, from <http://www.iep.utm.edu/autonomy>.
- Gewirth, Alan. (1992). Rights. In Becker Lawrence C. & Becker Charlotte B (eds). *Encyclopedia Of Ethics* (pp. 1103-1109). London: St. James Press.
- Guyer, Paul. (2000). *Kant on freedom, Law, and Happiness*. New York: Cambridge University Press.
- ----- (ed.). (1998). *Kant's Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Critical Essays. Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Honderich, Ted (ed.). (1995). *The Oxford Companion to Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- Johnson, Robert. (2008). *Kant's Moral Philosophy*. in Edward N. Zalta (ed.). *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Retrived October, 18, 2016, from <http://plato.stanford.edu>
- Luther, Martin. (1961). *The Bondage of the Will*, 1525, Selections. In John Dillenberger (ed.). *Martin Luther. Selections from His Writings*. New York: Doubleday.
- Mele, Alfred R. (1995). *Autonomous Agents: from Self-control to Autonomy*. New York. Oxford: Oxford University Press.
- Raz, Joseph. (1986). *The Morality of Freedom*. Clarendon Press. Oxford: Oxford University Press.
- Reath, Andrews. (2006). *Agency and Autonomy in Kant's Moral Theory*. Clarendon Press & Oxford: Oxford University Press.
- Sensen, Oliver (ed.). (2013). *Kant on moral autonomy*, New York : Cambridge University Press.
- Taylor, James S (ed.). (2005). *Personal Autonomy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Waldron, Jeremy. (2005). Moral Autonomy and Personal Autonomy. In John Christman & Joel Anderson (eds.). *Autonomy and the Challenges to Liberalism* (Ch. 13, pp.307-329). Cambridge: Cambridge University Press.